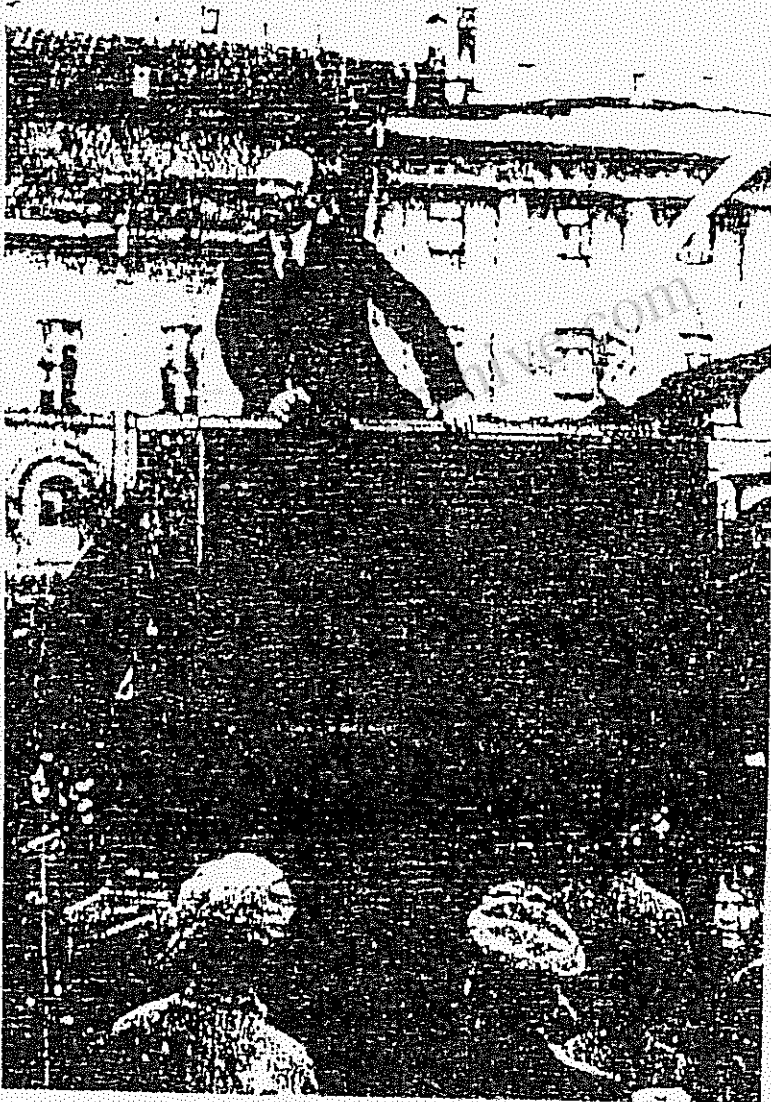


سنگر مقدم : لنینسیم

منصور امان



سنکر مقدم : لنینیسیم

محافل سوسیال- رفرمیست تهاجم وسیعی را علیه مارکسیسم - لنینیسیم سازمان داده اند. آنان به مواضعی یورش برده اند که سنکرهاى مقدم جبهه نبرد علیه اقتدار سرمایه محسوب می گردند . اگر تا دیروز اورو کمونیسم ضعیف چند حزب معدود بمثابة تشکل تفکرات رفرمیستی در پوسته دفاعی فرورفته وصحنه را به سوسیال دموکراتهای با نام ونشان واگذار کرده بود . امروز اما برعکس تحولات در کشورهای بلوک شرق ، به آنچنان دستمایه غنی و پرباری برای رفرمیستها تبدیل گردیده که نه تنها دیگر علنا و آشکارا به میدان می آیند بلکه به رجز خوانی وهل من مبارز طلبیدن نیز مبادرت می ورزند . تصویری خطاست اگر منشاء سیاسی و ایدئولوژیک به روی صحنه آمدن اینان را درجایی سواى خود کشورهای ، بلوک شرق ، و ، احزاب برادر ، جستجو کرد. دگرگونی های سیاسی در این کشورها ، قبل از هر چیز سموم تفکرات رفرمیستی را به ، احزاب برادر ، (چه حاکم و چه غیر حاکم) تزریق کرده است . در همه جا این احزاب رسمی هستند که یا جوهره این تفکر را بعنوان دیدگاههای جدید خود می پذیرند و یا بخشی از آنها با انشعاب این پذیرش را اعلام می دارند . برای ارائه نمونه ، نیازی به کاوش در دوردست ها وجود ندارد . به وضع رفرمیست ها در ایران نظری بیافکنید . امروز نماینده اصلی سوسیال رفرمیسم با چهره نوین ، ، حزب توده ، ، اکثریت ، و جناحین انشعابی آنها هستند . به عبارت دیگر جریاناتی که تاعدت کوتاهی پیش از این وظیفه ی نمایندگی امری را بعهده داشتند که با مسئولیت امروزشان از حیث برخورد به مقولاتی مانند دموکراسی ، مبارزه ضد امپریالیستی ، اردوگاه سوسیالیسم ، راه رشد غیر سرمایه داری و دهها مورد دیگر ۱۸۰ درجه تفاوت دارد . اما اکنون آنها با شتابهای مختلف (حزب توده کمتر و بقیه بیشتر) به چرخش اساسی در دیدگاههای گذشته خود دست زده اند . اما این امر بدان معنا نیست که در رفرمیسم ذاتی این جریانات که انبانی مملو از خیانتها ، سازشها

وتزلزلات تاریخی را با خود یدک می کشد. نیز تغییری حاصل گردیده است. تحولات اخیر تنها جهت و گرایش رفرمیستی دیگری به سیاستهای آنان می بخشد.

چهره و رونمای جدید این به اصطلاح احزاب و سازمانها - آنگونه که خود می نامند - ، بینش نو، است. که گویا برمبنای آن می بایست با هر آنچه که کهنه شده ، دورانش سپری و به گذشته تعلق دارد . وداع کرد و میدان را به عناصر نوین سیاسی - ایدئولوژیک سپرد . در میان فهرست بلند بالای وجوهی که به گذشته، وانهاده شده اند به این واژه ها می توان برخورد : انقلاب ، مارکسیسم - لنینیسم ، مبارزه طبقاتی ، پیشاهنگ ، سوسیالیسم ، دیکتاتوری پرولتاریا و ...

البته در نو، بودن ، بینش ، مذکور جای تردید بسیار است ! زیرا تا آنجا که به تاریخ برمی گردد از همان ابتدای شکل گیری مارکسیسم ، جریانات مختلف اپورتونیستی و بورژوایی دقیقا با نفی این موارد در برابر آن صف آرایی کرده و جبهه گرفته اند و تقابل اندیشه ی علمی با این دست تفکرات سابقه ای به امتداد طول حیات آن دارد . از طرف دیگر بی اعتقادی ، حزب توده ، ، اکثریت ، و جناحین انشعابی آنها به مفاهیم فوق الذکر نیز امر تازه ای نیست . اگرچه آنان در گذشته در برخی از جزوه های تبلیغی و تئوریک خود بصورت ظاهر ، از جنبه های پایه ای مارکسیسم - لنینیسم جانبداری می کردند اما این جانبداری در هیچکدام از سیاستهای متخذه آنها انعکاس مادی نمی یافت و روش سیاسی این جریانات همواره بسمت نقض علمی اسلوب علمی گرایش داشت .

اما اگر در ، بینش نو، رفرمیستها یک نکته مثبت وجود داشته باشد همین بازگشایی راه برای اعتراف علنی آنها به انصراف از مارکسیسم - لنینیسم است . برآستی هیچ نکته دیگر برای کمونیستها لذت بخش تر از مشاهده این موضوع نیست که جاعلین ریاکاری که سالیان متمادی به تخریب وجوه مختلف مبارزه کارگران و زحمتکشان مشغول بودند امروز ناچار شده اند با صدای بلند در انظار توده ها اعلام نمایند که تکه

آهن زنگار گرفته ای بیش نبوده و به دروغ خود را طلا معرفی نموده اند .

تازه ترین خود افشاگری به جناح انشعابی از حزب توده . یعنی حزب دمکراتیک مردم ایران ، تعلق دارد این جریان طی یک مقاله که در نشریه راه ارانی سابق ، شماره های ۲۰،۲۱ به چاپ رسانده به مقوله ، لنینیسم و دمکراسی ، پرداخته است . سراسر این مطلب آغشته به ذهنیات خرده بورژوایی در باب تمام مسائلی است که بدانها می پردازد و گاهها تحریفات حساب شده ای نیز در این میان بعمل می آید تا عصای چوبینی باشد و به کمک پای لنک استدلالهای حزب دمکراتیک مردم ایران ، بشتابد . مقاله مذکور دارای چند محور اصلی می باشد که هر یک از آنها بترتیب در اینجا مورد نقد قرار می گیرند .

دمکراسی

نحوه نگرش به دمکراسی آن نقطه آغازی است که نظرات ، حزب دمکراتیک مردم ایران ، و کمونیستها از آنجا در دو جهت متضاد به حرکت در می آیند واز یکدیگر دور می شوند . در حقیقت این موضع سوسیال دمکراسی نسبت به دمکراسی بورژوایی است که پایه و سنگ بنای تفکر وی نسبت به دمکراسی بطور اعم را می سازد و در نتیجه آنچه که در تعریف دمکراسی اظهار می دارد مقدمه ای معجول و مضحکی است که فقط بکار تبرئه کردن دمکراسی بورژوایی از هرچه که رنگ و نشان یک طبقه معین را دارد می آید . از یک طرف می گوید : « آنچه از مقوله دمکراسی در زمان ما مفهوم است . محصول یک تحول و تکامل تاریخی است . به قول انگلس این مفهوم هربار که مردم تغییر می کنند ، عوض می شود . » (راه ارانی - شماره ۲۰ - لنینیسم و دمکراسی)

از طرف دیگر اعلام می دارد که : « اگر نوشته های مختلف را در این زمینه از افلاطون گرفته تا هوبس ، لوک ، کانت ، روسو ، مارکس ،

انگلس ، لنین ، کائوتسکی ، روزا لوکزامبورگ و گرامشی بررسی کنیم آنچه حاصل می شود یک کلمه است و یک دنیا معانی و تعبیرات تاریخی . . (همانجا)

تنها یک خرده بورژوازی نزدیک بین می تواند ازم آنچه که ، محصول یک تحول و تکامل تاریخی ، ست ، یک دنیا معانی و تعبیرات تاریخی ، برداشت کند . . ر-ا ، با تعریف خود از دمکراسی لاجرم می پذیرد که این امر نیز مانند دولت و نهادهای اجتماعی دیگر زاییده مناسبات طبقاتی ست ، بدان معنا که در مرحله معینی از ، تحول و تکامل ، جامعه ، بر اثر فنای روابط تولیدی کهنه ای که که به نیروی بازدارنده و سد کننده این روابط تبدیل شده و اعتلاء و شکوفایی مناسبات نوین ، عناصر سیاسی و اجتماعی جامعه نیز دستخوش دگرگونی می شوند . در این هنگام و بتدریج فرماسیون اجتماعی جدید به تکمیل ساختار سیاسی خود می پردازد . نهادهای نوینی را پی می ریزد ، مفاهیم دیگری را جایگزین ارزشهای گذشته می نماید و جامعه را آنگونه که خود می خواهد سازمان می دهد . اشاره انگلس به ، تغییر مردم ، دقیقا در همین ارتباط قابل فهم است . « مردمی ، که در طول تاریخ حیات مدنی انسان تحت چارچوب نظامهای تولیدی مختلف ، نقشهای متفاوتی را بعهده گرفته اند بدون آنکه جایگاه طبقاتی شان تغییر کند . زمانی برده هستند ، زمانی دیگر رعیت و سرف و سر آخر کارگر . این مناسبات تولیدی ست که نقش آنها را تغییر می دهد و با دگرگون سازی جایگاه اجتماعی شان از آنان مردمی دیگر می سازد . ناکفته پیداست که این تغییرات با همین عمق وسعت در مراکز قدرت و ابزارهای آن جریان دارد و همانگونه که گفته شد کهنه جای خود را به نو واگذار می کند .

حال ببینید ، را ، این مطلب را چگونه تفسیر می کند ، وی از عبارت انگلس ، تغییر مردم ، ، تغییر شخصیت ها را می فهمد و بلافاصله فهرستی از نام افراد ی که دیدگاههای معینی نسبت به دمکراسی داشته اند را ردیف می کند تا نشان دهد که چه استعداد شگرفی در

بالانس تنوریک زدن دارد . انگلس از تغییر هویت اجتماعی مردم سخن می گوید و ربا ، آترا نظرات مختلف افراد جداگانه جلوه می دهد . بر این اساس میان دمکراسی برده داران با فئودالها و فئودالها با بورژواها و همه آنها با برده کان . سرفها و کارگران هیچ تفاوتی وجود ندارد . اگر تفاوتی هست میان دیدگاههای مختلفی است که روشنفکران و فیلسوفان ارائه داده اند ! و به همین اعتبار است که یک دنیا معانی و تعبیرات تاریخی ، راجع به این مسئله وجود دارد !

خیر آقایان ! ممکن است یک دنیا معانی و تعبیرات تاریخی ، مفشوش نسبت به مقوله دمکراسی وجود داشته باشد اما آنچه که بحساب می آید نه آن ، یک دنیا معانی ، بلکه نظرات سریع و واضحی است که خطوط اصلی و حاکم بر ادوار تاریخی را توضیح داده ، می دهند . و خواهند داد . این خطوط برخاسته از زاویه ورود اقشار اجتماعی معین به مناسبات تولیدی و ناظر به حفظ منافع آنان در این محدوده می باشد . حزب دمکراتیک مردم ایران ، نیز برخلاف آنچه که وانمود می کند به یکی از همین نگرشهای اصلی یعنی نگرش بورژوایی تعلق دارد و از این موضع به مسائل مطرح در سطح جنبش کمونیستی برخورد می نماید . کلیه افرادی هم که ربا ، از آنها نام می برد در نهایت از این یا آن خطوط عمده پیروی کرده و خود بطور مجرد پیامبر هیچ الهه ای اعم از دمکراسی یا غیره نبوده اند .

به این ترتیب می توان دریافت که ادای این مطلب یعنی دمکراسی ، محصول یک تحول و تکامل تاریخی ، از جانب ربا ، تا چه حد جدی است . اگر فرض را بر این بگذاریم که ربا ، تاریخ را چیزی جدا از روندهای سپری شده یا در حال گذار جوامع نمی داند . بنابراین باید پاسخ دهد که چگونه ممکن است این تحول و تکامل تاریخی ، ابتدا ربطی به مناسبات طبقاتی درون جامعه نداشته و تنها به ایده فلان عالم دانشمند منوط باشد؟ پاسخ ، ربا ، شنیدنی است : در حقیقت آنچه طبقاتی است . جامعه ای است که در آن زندگی می کنیم ، نه نفس دمکراسی . دمکراسی از مبارزه طبقاتی در جامعه متأثر می شود اما با

آن یکی نیست . ، (را - شماره ۲۱ - لنینیسیم و دمکراسی)
این دیگر واقعا شعبده بازی ست ! جامعه طبقاتی ست و دمکراسی نیز
از مبارزه طبقاتی در جامعه متأثر می شود اما این دمکراسی نه طبقاتی
ست و نه با مبارزه طبقاتی سر و کار دارد !! شاید منظور نویسنده ،
راء در اینجا نه تعریف دمکراسی بلکه توصیف یکی از ویژه گیهای
ذات باریتعالی ست که بر مبنای آن در همه جا هست و در عین حال در
هیچ جا نیست ! ؟ وگرنه هر آنچه که از جامعه تقسیم شده به لایه های
فرا دست و فرودست منتج گردد بناگریز بازتاب مستقیم این جدایی بوده
و از همه مهمتر بصورت مادی خود را در صحنه زندگی به نمایش می
گذارد . تمامی نهادهای سیاسی ، فرهنگی ، مذهبی و ... ناشی از وجود
همین روابط درون جامعه و بیانگر علائق ، آرزوها و مطالبات این یا آن
طبقه اجتماعی معین است . این اشکال حیات سیاسی و اجتماعی انسانها
نیستند که طبقات را بوجود می آورند بلکه خود شیوه زندگی
و چگونگی رابطه آنها با ابزار تولید است که ظرفهای متناسب خویش
خود را در حیطه های یاد شده شکل می دهد . دمکراسی نیز به همین
صورت یکی از ظواهر مادی و طبیعی وجود طبقاتی ست که با
خواستگاه و نگرش های متفاوت به سازمان دادن آن می پردازند . ،
راء خود به یک نمونه تاریخی اشاره کرده و می گوید : ، دمکراسی
یونان واقعا برای خواص و برکزیدگان و فقط مخصوص برده داران بود
. ، (همانجا) در اینجا می بایست ، را ، را به نظر خودش مراجعه
داد و پرسید اگر ، نفس دمکراسی ، طبقاتی نیست پس طبقاتی بودن
، دمکراسی یونان ، ناشی از چه بود ؟ و به همین صورت اگر دمکراسی
با مبارزه طبقاتی ، یکی نیست ، پس دمکراسی برده داران چرا
منحصر به خواص شده و علیه بردگان بکار گرفته می شد ؟ طبعا پاسخ
به این سنوآلها ذهن آشفته ، را ، را بخود مشغول نخواهد کرد زیرا
دست اندرکار جهل دیگری ست که بنوبه خود حاکی از جدیت این
جریان برای لاپوشانی و تحریف حقایق دارد . وی برای برطرف کردن
هرگونه سوء تفاهم ! نسبت به غیر طبقاتی بودن دمکراسی اذعان می

دارد که : با گسترش حق رأی همگانی و بالاخره همگانی و نهاد شدن آن . با گسترش آزادی های دمکراتیک و تأمین حق آزادی بیان قلم ، تجمع و تشکل سیاسی- صنفی که به قیمت مبارزه های خونین انقلابها و قربانی های بیشمار بدست آمدن نظامهای دمکراتیک از اوایل قرن نوزده و آغاز قرن بیستم در بسیاری از کشورهای اروپایی نسبت تثبیت شده بودند . علیرغم پی آمدهای منفی و موقتی ناشی از چهارصد جنگ جهانی اول و تحدید آزادیهای دمکراتیک و بویژه اقدامات تضعیفی استثنایی ، به بهانه جنگ های داخلی و مقابله با انقلابهای محلی ، معهود در کل این دوران در این جوامع ، همچنان پابرجا بود و سخن گفتن از دمکراسی طبقاتی ، و شبیه سازی آن با دمکراسی برده داران و سخنان از این تبار ، خلاف حقیقت و حتی مغایر با گفتارهای قبلی لنین بود است . (همانجا) . در اینجا ، رأی ، چشمبندی کرده و بدون آن حتی مختصرا به چگونگی دمکراسی در دوران فئودالیسم اشاره ا بکند از دوره برده داری مستقیما بدوران سرمایه داری می رسد دلیل این امر واضح است . رأی ، طبقاتی بودن دمکراسی را استثنای برقاعده و خاص ، دمکراسی یونان ، و آغاز استقرار نظام سرما داری ، می داند . بنابراین اگر ماهیت دمکراسی پادشاهان ، پاپها دیگر مقامات سیاسی و مذهبی دوران فئودالیسم روشن گردد و مشخص شود که دمکراسی در نزد زمین داران فرانسوی و انگلیسی هما مفهوم را داشته که برای برده داران رومی و یونانی ، دیگر نمی تواند از استثنا سخن بگوید ، دیگر نمی تواند یک روند و قاعده کلی را شخصیت ها ، ادوار پراکنده و غیرو نسبت دهد . بویژه آنکه حتی خو ، رأی ، آنجایی برای دمکراسی بورژوایی یقه چاک می دهد ناچار ، کردد به طبقاتی بودن دمکراسی ، در آغاز استقرار نظام سرمایه دار ، نیز اشاره ای بکند .

سوسیال رفرمیستهای ما به طرز غیر قابل باوری ساده لو هستند . چه که براین باورند که نقل چند جمله کوتاه و بریده راجع به تاریخچه دمکراسی طبقاتی و تعیین نقطه زمانی ، اواخر قرن نوزده و اوایل قر

بسیستم ، برای شروع دوران دموکراسی غیر طبقاتی ! می تواند کسی را بفریزد . صرف نظر از این تقسیم بندی که نه مبنای علمی دارد و نه حتی این بار دلایل توجیه گرانه راء را یدک می کشد نگاهی به دموکراسی های غیر طبقاتی در ، کشورهای پیشرفته اروپایی ، و درست در همان زمانی که بنا به نظر ، راء ، نظامهای دموکراتیک تثبیت شده بودند . بی پایه بودن دوجانبه استدلال او را به اثبات می رساند . اول از این جنبه که این نظامها در عین پیشرفت ساختار سیاسی خود نسبت به دوران تاریخی قبلی ، تنها و تنها دموکراسی طبقاتی و در اینجا بورژوازی را اعمال می کردند . دوم از این نظر که دموکراسی آنها در عمل و در بسیاری موارد با آنچه که ، راء ، پابرجایی شرایط دموکراتیک در این کشورها می خواند در تضاد کیفی قرار داشت . نمونه های زیر بدون هیچ تعویل و تفسیری گواه میزان رعایت ، حق رأی همگانی ، و ، گسترش آزادی های دموکراتیک ، در دموکراسی بورژوازی و تفاوت آن با ، دموکراسی برده داران ، است :

الف - در ۲۴ آوریل ۱۹۱۶ قیام شورشیان ایرلند که خواهان استقلال کشور خود بودند توسط نیروهای مسلح بریتانیا سرکوب و یخون کشیده شد . رهبران قیام در ۱۲ ماه مه تیرباران شدند .

ب- انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه ، با محاصره نظامی و اقتصادی دول آنتانت (فرانسه ، انگلیس و امریکا) روبرو گشت . طی سه سال ، سرمایه داری جهانی با مداخله نظامی ، تجهیز و سازمان دادن ضد انقلابیون و در نتیجه تحمیل جنگ داخلی و ایجاد قحطی عمومی تلاش کرد تا اراده توده های شوروی را در هم شکند .

ج- در ۵ نوامبر ۱۹۱۸ ملوانان یک ناو بزرگ در بندر کیل آلمان دست به شورش زدند . شورش بسرعت به تمام کشور گسترش یافت . کارگران ، سربازان و ملوانان در شهرهای بزرگ و مراکز اصلی ، نیروهای مسلح شورا ها را برپا کردند . در ۹ نوامبر دولت ملی سقوط کرد و قیصر به هلند گریخت . در ژانویه ۱۹۱۹ ، ارتش قیصر با حمله به مراکز قدرت توده ای ، از کشته ، پشته ساخت و خون کارگران را

در خیابانها جاری نمود و بدینوسیله قیام سرکوب شد .
در ۱۲ آوریل ، کارگران باواریا (ایالتی در آلمان) یک جمهوری شورایی برپا نمودند اما پس از ۱۸ روز مقاومت در برابر یورش وحشیانه ارتجاع ، دولت منتخب کارگران سقوط نمود . کارل لیب کنشت و رزا لوکزامبورگ ، رهبران طبقه کارگر آلمان در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ بدست پلیس برلین به قتل رسیدند .

د - بدنبال یک رشته تحولات سیاسی ، سرانجام در ۲۱ مارس ۱۹۱۹ رئیس جمهور وقت مجارستان ناچار به پذیرش دولتی گردید که اکثریت اعضای آنرا کمونیستها تشکیل می دادند . دولت شورایی در اوت ۱۹۱۹ تحت فشار مستقیم کشورهای عضو پیمان آنتانت به اجبار از کار برکنار گردید .

حال چه کسی میان دمکراسی برده داران و دمکراسی بورژوایی ، شبیه سازی ، می کند ، لنین یا خود بورژوازی ؟ آیا می توان این موارد نقض آشکار رأی اکثریت مردم و آنهم به ارتجاعی ترین اشکال را آنگونه که ، را ، می گوید به ، پیامدهای منفی و موقتی ناشی از چهارسال جنگ جهانی اول ، و یا ، اقدامات تضعیفی موقتی ، نسبت داد ؟ با این منطق می توان کلیه اقدامات سرکوبگرانه ، ارتجاعی و ضد دمکراتیک را به دلیل وجود فلان وضعیت توجیه کرد و به قاتلان و آدمکشان مدال و نشان اعطا نمود . آری ، اگر معیار شناخت ارتجاع و ترقی ، دمکراسی بورژوایی بود بی شک این معادله نیز صحیح از آب در می آمد اما خوشبختانه امروز و پس از صد و اندی سال تجربه آنچه که بورژوازی بنام ، آزادی ، و ، حقوق بشر ، عرضه کرده معیارهای متفاوتی برای مرزبندی بوجود آمده است . عناوین پرطمطراق و القاب دهان پر کن دیگر نمی توانند برای مدت زیادی ذهن توده ها را از مطالبات مادی خود منحرف سازند . ، آزادی ، مترادف سرکوب نیست و ، نظام دمکراتیک ، با جمهوری برده داران تفاوت بسیار دارد و به همین دلیل برای هر فرد معمولی نیز روش است که آن کس ، خلاف واقعیت حرف می زند ، که واقعیات صریح و روشن را تکذیب کند و در عین آگاهی

برسیاهه طولانی و خونین اقدامات ضد دمکراتیک و ارتجاعی حاکمین سرمایه از ، پایرجایی شرایط دمکراتیک در کل این دوران ، دم بزند

اما تعریف ، راء ، از دمکراسی از این هم جالب تر است . دقت کنید: ، دمکراسی آئین سیاسی ست که حاکمیت را از آن همه مردم می داند . به عبارت دیگر دمکراسی یک سازمان سیاسی جامعه است که در آن ، مردم حاکمیت را اعمال می کنند . دمکراسی بر آزادی و برابری حقوق مردم در برابر قانون استوار است . ، (راء - شماره ۲۰ - لنینیسم و دمکراسی)

تا آنجا که به حاکمیت مردم بر می گردد کمونیستها نیز دمکراسی را چیزی سوای آن نمی دانند . اما در عین حال آنها برخلاف راء ، جامعه را تشکیل شده از مردمی که هویت اجتماعی ندارند . ارزیابی نمی کنند . آنها از آنجاییکه مانند ، راء ، قصد توهم پراکنی ندارند در هر تحلیل خود از جامعه و ترکیب و تناسب آن به درستی تفاوت میان لایه های مردمی که هر یک جایگاه معینی در تولید اجتماعی دارند را خاطر نشان می سازند . بر این اساس ، مردم ، نه یک توده بی شکل و حجم یکدست بلکه اقشار و طبقات مشخصی محسوب می کردند که هر یک علانق و چشم اندازه های تاریخی خاص خود را دارا می باشند . نهادهای اجتماعی تبلور مستقیم اراده نیروها و صف بندی های درون جامعه است که رو به سمت مادی شدن دارند . واضح است که انگیزه اصلی و محرک غایی پدید آمدن روندهای سیاسی نیز دقیقا از این قاعده پی روی می نماید . بنابراین از آنجاییکه منافع و موقعیت متضاد و یا متفاوت طبقات ، انگیزه های مادی متضاد یا متفاوتی را با خود به همراه دارد - جز در دوره های استثنایی - هیچ سازمان اداره کننده امور جامعه (دولت) نمی تواند یکجا امر نمایندگی مطالبات متفاوت را بعهده بگیرد و در عین حال خواسته های طبقات مختلف را تحقق بخشد بدون آنکه در این میان منافع بخشی از جامعه از بین نرفته باشد . تازمانیکه ، دمکراسی ، مورد نظر ، راء ، آئین سیاسی ،

باقی بماند و وظیفه ارشاد ، مردم ، را برای خود تعیین کند حداقل در اتوپیای او می توان وجود کرک ویره در کنار یکدیگر را متصور شد . اما دمکراسی به مثابه ، سازمان سیاسی جامعه ، که متضمن حاکمیت ، همه ، است تنها می تواند ، آئین سیاسی ، کرک باشد و بس . چرا که با این نیرنگ می توان منافع خود را مطالبه ، همگانی ، جلوه داد . می توان بجای ، همه ، حکومت کرد و سر آخر به نیابت از ، همه ، ، همه را سرکوب نمود !

براستی اگر دمکراسی ، را ، تا این اندازه فراگیر است که همه در برابر ، قانون ، آن ، برابر محسوب می شوند و هر حکومتی که نیز بر سر کار بیاید همان ، قانون ، را اجرا می کند و همه ملزم به حفظ منافع بقیه هستند . پس چه احتیاجی به احزاب مختلف وجود دارد ؟ و مثلا حزب اپوزیسیون چه چیز دیگری سواى آنچه که حزب حاکم اجرا می کند برای گفتن می تواند داشته باشد ؟ و اصولا به چه دلیل حزب حاکم در انتخابات می تواند شکست بخورد ؟ (مضحک اینجاست که خیالباغان ساده لو ، رءاء ، نظرات لنین در باره دمکراسی بورژایی را ، تکرار فرمولهای انتقادی سوسیالیستهای تخیلی ، می نامند و خود را واقع گرا میدانند !)

به انتقادات و سنوالبهای بالا ، رءاء ، اینگونه پاسخ می دهد : ، از دمکراسی سیاسی توقع دمکراسی اجتماعی (سوسیالیسم) و از اصل برابری حقوق ، انتظار برابری کامل اجتماعی (کمونیستی) را دارند . و چون دمکراسی سیاسی چنین توان ورسالتی ندارد و قادر به پاسخگویی و حل آنها نیست ، به تخطئه و نفی آن می پردازند و دروغ و فریب و سالوسی اش می نامند ... حال آنکه وقتی از برابری انتخاب کنندگان سخن می رود ، منظور برابری حقوقی و برابری در برابر قانون است و این یک واقعیت انکار ناپذیر است . ، (همانجا)

همانگونه که می بینید ، رءاء ، پس از صغری و کبری چیدن های مفصل در باب غیر طبقاتی بودن دمکراسی و در بر گرفته شدن منافع ، همه ، تحت ، سازمان سیاسی ، آن بالاخره ناچار می شود که به زبان اشهد

بگوید که خیر ، این ، دمکراسی ، چندان هم فراگیر نیست اما با این وجود ایرادی هم به آن وارد نمی باشد بلکه این کمونیستها هستند که با توقعات بی جای خود چهره زلال دمکراسی بورژوایی را خدشه دار می کنند !

برطبق این تعریف ، برابری حقوق در برابر قانون ، در دمکراسی سیاسی به معنای دمکراسی اجتماعی نیست . یا به بیان دیگر از نظر تقسیم تولید اجتماعی معادله های نابرابری وجود دارد که ، قانون ، آنها را برسمیت شناخته و دمکراسی سیاسی نیز در چارچوب همین قانون همه را مکلف به رعایت و پیروی از خود می کند . محصول مادی این نابرابری اجتماعی در بدو امر همین ، قانون ، است که بر مبنای آن موقعیت فرادستان تضمین واز آنان در برابر فرودستان محافظت می نماید و دقیقاً به همین دلیل است که ، دمکراسی سیاسی ، - آنگونه که ، رسا ، می گوید - ، توان ، و ، رسالت ، رفع چنین نابرابری هایی را ندارد . زیرا طبقاتی است ، به منافع بورژوازی حاکم آغشته شده و از آن نشأت می گیرد . و این درست همان جنبه ای است که در نقد سوسیال - رفرمیستها از دمکراسی حذف شده است . او به کارگر رهنمود می دهد : تودارای یک رأی هستی ، در عین اینکه استثمار می شوی ، غارت می کنند و اگر اعتراض کنی کلویت را می فشارند . بورژوا هم درست مثل تو دارای یک رأی هست و البته در عین اینکه صاحب هست و نیست جامعه نیز می باشد . بنابراین باید به دمکراسی احترام گذاشت و از مواهب زندگی متمدنانه بهره مند شد !

و این به معنای واقعی کلمه همان چیزی است که کمونیستها ، دروغ ، فریب و سالوسی اش می نامند . ما از دمکراسی بورژوایی ، توقع ، برآوردن مطالبات ، سوسیالیستی ، یا ، کمونیستی ، را نداریم و این ما نیستیم که از این دمکراسی به مثابه ، سازمان سیاسی جامعه که در آن مردم حاکمیت را اعمال می کنند ، یاد می کنیم . مظاهر دمکراسی بورژوایی از قبیل ، آزادی مطبوعات ، بیان و قلم ، آزادی تشکل سیاسی و صنفی و تجمع ، فی نفسه مردود نیستند و هیچ فرد دمکرات و بالطبع

هیچ کمونیستی نمی تواند با آنها مخالف باشد . اما هیچ فرد دمکرات و کمونیستی نیز نباید به خود اجازه دهد که حتی لحظه ای از توجه به ماهیت طبقاتی این مظاهر وسلطه سیاسی واقتصادی عظیم سرمایه داری که به او امکان می دهد آنها را در خدمت خود بگیرد ، غفلت نماید . چنین سهوی به معنای مشروعیت بخشیدن به آن نابرابری اجتماعی است که در دمکراسی بورژوایی پنهان گشته وبه مظاهر آن نیز خصلت نابرابر می بخشد . در مورد ر.ا. این امر خاک پاشیدن به چشم توده هاست ، عرضه اسفناج و هوار هندوانه زدن است . برای او مطلوبتر از دمکراسی بورژوایی وجود ندارد وآنگه که در پی آن است . تحت همین روابط برآورده می شود . بنابراین با کوس و کرنا به تبلیغ برای آن می پردازد . زشتی هایش را زیبا جلوه می دهد وسر آخر از آن کعبه آمالی می سازد که می بایست همه مردم صرف نظر از موجودیت مادیشان دوران طواف کنند . توجیهاات این جریان گاه به قدری سطحی و مبتذل است که انسان به سلامت قوه تعقل آنها شک می کند . توجه کنید : تردیدی نیست که سرمایه دار وسرمایه داران به خاطر امکانات مالی ، دسترسی به سالنها و وسایل تبلیغاتی ، روزنامه ها وغیره در وضع بسیار ممتازی نسبت به کارگران و محرومان نسبی این جوامع قرار دارند ... در عین حال نباید از نظر دور داشت که کارگران وتوده ها ونیروهای سیاسی ومردمی ، در مقابل از امکانات وامتیازات ویژه ای نظیر سندیکاها ، احزاب مردمی فراگیر ، سازمانها ونهادهای دمکراتیک ، همبستگی طبقاتی ورزمی و زمینه توده ای که میلیونها انسان را در برمی گیرد ، برخوردارند که سرمایه دارها بطور عینی از آن محرومند . ، (همانجا)

سراسر مقاله ی دوشماره ای ر.ا ، انباشته از چنین یکسان سازی هایی میان حقوق بورژوازی و دیگر طبقات اجتماع است . در این میان اشاره گذرای او به برخی از جوانب واقعی دمکراسی بورژوایی تنها به خاطر آرایش مطلب وتزیین زمختی های تفکر خود است وپس ، وکرنا همانگونه که در نمونه مذکور نیز مشهود است در نهایت با همین

دمکراسی ست که علیرغم موقعیت ، ممتازش ، بخاطر تقسیم عادلانه محرومیت ها ! مورد تمجید و تحسین قرار می گیرد . آخر کدام عقل سالمی ، همبستگی طبقاتی و رزمی کارگران و توده ها ، را بعنوان ، امتیازی ویژه ، در برابر تسلط بورژوازی بر ، امکانات مالی ، سالنها و وسایل تبلیغاتی ، روزنامه ها و غیره ، به حساب می آورد ؟ بدون این امکانات ، داشتن زمینه توده ای که میلیون ها انسان را در برمی گیرد ، یا تشکل هایی که ، رءا ، از آنها نام می برد بخودی خود ، هیچ مشکلی را بطور واقعی حل نمی کند . اگر هدف ، شرکت عملی و مداخله جدی ، کارگران و توده ها ، در مبارزه طبقاتی و تلاش برای تغییر شرایط زندگی باشد با این ، امتیازات ، به صحنه نبرد کام گذاشتند به معنای با سز به سندان کوفتن است . طبقه کارگر برای بازی در صحنه دمکراسی بورژوایی به همان ودقیقا بدون کم وکاست به همان امکاناتی نیاز دارد که بورژوازی از آن برخوردار است . آیا این طبقه حاضر است در یک شرایط مساوی به نبرد با ، کارگران و توده ها ، تن بدهد ؟

دقت کنید . در اینجا سخن بر سر ، توقع ، سوسیالیسم یا کمونیسم از بورژوازی نیست . سؤال این است که تحت همان چارچوبی که سرمایه داری برای دمکراسی تعیین کرده ، آیا می شود تصور کرد که وی از سلطه مطلق خود بر ابزارهای انتخاباتی و تبلیغاتی داوطلبانه چشم پوشی کند ؟ جواب بطور یقین منفی است . زیرا حاکمیت مالی سرمایه در حریم امنیت حاکمیت سیاسی اوست که می تواند به نقش قالب خود در حیطه مناسبات تولیدی تداوم بخشد . بدون سلطه سیاسی ، بورژوازی پادشاه بی تاج و تختی ست که قلمرو خود را یکی پس از دیگری از دست می دهد . بنابراین برخلاف آنچه که ، رءا ، اعتقاد دارد این لنین نیست که با درک خود از دمکراسی طبقاتی ، راه هرگونه مشارکت عملی کارگران و توده های مردم را در تحول اجتماعی می بندد . (همانجا) بلکه خود بورژوازی بر مبنای غریزه طبقاتی خود به چنین اقدامی مبادرت می ورزد .

نقش سوسیال - رفرمیستها همانطور که در نمونه ، حزب دمکراتیک مردم ایران ، ونظریاتش راجع به دمکراسی مشاهده می شود در این میان آراستن وزیور بخشیدن به دمکراسی بورژوایی ست . آنها ماهیت طبقاتی این دمکراسی را پنهان می سازند وبا دعاوی مجعول تلاش می نمایند تا طبقه کارگر ودیگر اقشار تحت ستم جامعه را متقاعد نمایند که منافع شان هیچ تضادی با فرادستان ندارد . بهشت موعود همینجاست تنها باید ، قانون ، را برسمیت بشناسند و زیر لوای آن برای برابری انتخاباتی هورا بکشند .

برای سوسیال - رفرمیستها ، مبارزه سیاسی مترادف مبارزه طبقاتی نیست . او رهنمود می دهد احتیاجی نیست که از چارچوب تنک دمکراسی بورژوایی خارج شد تا بتوان حقوق به غارت رفته را بازگرداند ، کافی ست به فعالیت سندیکایی ، حزبی و سازمانی پرداخت و در یک شرایط نایرابر تعمیرین دمکراسی کرد تا روزی که بورژوازی مصلحت ببیند ومسند قدرت را واگذار نماید .

مقایسه نظرات لنین

، رءاء با این مقایسه قصد دارد به این نتیجه برسد که اولاً لنین نظرییات متناقضی راجع به دمکراسی بورژوایی داشته و ثانیاً منشا چنین تناقضی در منافع لحظه ای بلشویک ها نهفته بوده است . بر این اساس دیدگاههای لنین را به دو بخش پیش وپس از انقلاب اکتبر تقسیم کرده وبا آوردن فاکتهایی به اثبات ادعای خود کوشیده است - این که طبق روال معمول اپورتونیستها ، تا چه حد ، رءاء از جعل وتحریف در متد خود یاری جسته در ادامه مطلب روشن خواهد شد - طبق استدلال او ، آنچه که لنین پیش از انقلاب اکتبر برزبان می آورده همه در تمجید و تحسین دمکراسی بورژوایی بوده وپس از اکتبر همه در نفی و مذمت آن ، خوب ، ما از همین نکته شروع می کنیم تا مشخص شود که آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه ؟

۱- دیدگاههای لنین در باره دمکراسی بورژوایی پیش از انقلاب اکتبر

الف) «رأ» از توضیحات لنین راجع به دمکراسی و برشمردن مظاهر تجلی آن در حیطه سیاست مانند پارلمان ، حق رأی همگانی ، آزادی بیان ، قلم ، مطبوعات و غیره این طور نتیجه می گیرد که لنین نیز در آن دوره با همان مضامینی دمکراسی را می فهمید و توضیح می داد که «رأ» ، «وسپس» سیستم نظری ، «اورا اینگونه خلاصه می کند : « دمکراسی سیاسی چیزی فراتر شرکت دموکراتیک در امور کشور ، داشتن مجلس ملی منتخب مردم و دولت منتخب همین مجلس ، برخورداری از آزادی های دموکراتیک ، آزادی بیان ، قلم ، مطبوعات ، تشکل و تجمع و تعدد احزاب آزاد ، حق رأی همگانی و نظیر اینها نیست . (همانجا)

آری ، بی شک اگر «رأ» فقط در یک نقطه بالنین اشتراک نظر داشته باشد همین شناخت ارگانیزم دمکراسی ست . اما این افتخار تنها نصیب او نمی شود بلکه انبوه دستجات ، محافل و افراد منفردی که بر این حقیقت ساده و بدیهی تاکید کرده اند با وی در تقسیم آن شریکند !

براستی تابحال کی و کجا کمونیستها ادعا کرده اند ساختار سیاسی دمکراسی چیز دیگری غیر از همان مواردی ست که لنین اشاره می کند و «رأ» نیز بدان استناد می ورزد ؟ اگر «رأ» بتواند این را ثابت کند آنگاه می تواند دلیلی برای شور و شعف بی مورد او که گمان می کند مهج لنین را گرفته ، پیدا کرد ، اما قضیه به اینجا ختم نمی شود ، علیرغم اشتراک نظر مذکور

(که می تواند موارد متعدد دیگری همچون تیره بودن شب و روشن بودن روز را نیز در بر بگیرد !!) میان دیدگاههای لنین و «رأ» یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این است که لنین همواره تاکید می نمود که نباید ماهیت طبقاتی دمکراسی را از نظر دور داشت ، او دمکراسی را برخلاف «رأ» ، یک سازمان سیاسی جامعه ، که مستقل از مبارزه طبقاتی میان گروههای معینی از مردم حیات داشته باشد .

ارزیابی نمی کرد بلکه می پرسید به نفع که وبه ضرر که دمکراسی به جریان می افتد ؟ او می گفت : « بطور کلی آزادی سیاسی در زمینه مناسبات تولیدی معاصر یعنی سرمایه داری ، تماما آزادی بورژوازی است . خواست آزادی قبل از همه مبین منافع بورژوازی است . نمایندگان آن اولین کسانی هستند که این خواست را به میان آوردند . طرفداران آن در همه جا از آزادی حاصله بعنوان صاحب آن بهره مند شدند در حالیکه آنها به حد اعتدال و احتیاط بورژوازی می رساندند و با سرکوبی پرولتاریای انقلابی توأم می ساختند و این عمل را در مواقع آرامش خیلی دقیق و ظریف و در مواقع طوفانی با خشونت سبعانه ای انجام می دادند . » (دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک)

این دیدگاه لنین راجع به طبقاتی بودن دمکراسی در سال ۱۹۰۵ است و همان خط فکری است که وی در تمام طول دوران حیات سیاسی خود تعقیب کرده و «راء» شیدانه آنها تنها به دوران پس از انقلاب اکتبر نسبت می دهد .

(ب) « راء» نقل و قول زیر را از لنین ذکر می کند :

« هم نظام آلمان را بورژوا - دمکراتیک می گویند و هم نظامی را که در انگلستان حکمفرماست . هم نظامی را که در اتریش هست بورژوا دمکراتیک می گویند و هم نظامی را که در امریکا و سوئیس حکمفرماست . ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره های انقلاب دمکراتیک متوجه این فرق موجود میان مراحل مختلف دمکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال آن نشود و به « اظهار فضل » در باره اینکه به هر حال این یک « انقلاب بورژوایی » و میوه های انقلاب بورژوایی است . اکتفا ورزد . » (راء - شماره ۲۱ - لنینیسم و دمکراسی)

و اینگونه نتیجه می گیرد : « با توجه به نقل و قولهایی که فوقا از لنین آوردیم ، که نشان می دهند وی کاملا به اهمیت تفاوت رژیم های سیاسی حاکم و اشکال دولتی (جمهوری دمکراتیک یا سلطنت مطلقه) آگاه است . بار دیگر این سؤال مطرح می شود پس چگونه است که

وی از آستانه انقلاب اکتبر به بعد ، در موضع نفی تفاوت میان رژیم های سیاسی و اساسا نفی دموکراسی بورژوایی قرار می گیرد ، ۹ ، (همانجا)

حال ببینید درست برخلاف گفته ، ربا ، لنین در اواخر سال ۱۹۲۲ چگونه این موضوع را مورد توجه قرار می داد : ، در اردوگاه بورژوایی یک جریان فوق العاده نیرومند و بسی قدرتمندتر از جریانهای دیگر وجود دارد که مایل است کنفرانس رن را برهم بزند . جریانهایی هم هستند که می خواهند به هر قیمتی شده از آن دفاع کنند و کاری کنند که این کنفرانس سر بگیرد . این جریانها اکنون تفوق پیدا کرده اند . سرانجام در اردوگاه همه کشورهای بورژوایی جریانی وجود دارد که می توان آنرا پاسیفیسم نامید و تمام انترناسیونال دو ودو ونیم را هم باید جزء آن شمرد . ، (گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه به کنگره یازدهم حزب)

اما ژرف نگری لنین به همینجا ختم نمی شود . او نه تنها به وجود اختلاف و تفاوت میان دول بورژوایی ادعان داشت بلکه حتی دستجات بورژوازی یک کشور نیز الزاما همگون نمی دید . بعنوان نمونه او در برخورد به کمونیستهای انگلیسی در باره اهمیت شناخت تفاوت میان سه حزب بورژوایی لیبرال ، کارگر و محافظه کار و نمایندگان برجسته آنان لاوید جرج ، هندرسن و چرچیل را اینگونه توضیح می دهد : ، اختلاف نظر بین چرچیل و لاوید جرجها - این تیپ های سیاسی که در کلیه کشورها با جزئی تفاوت ملی وجود دارند - از یک طرف و بین هندرسونها و لاوید جرجها از طرف دیگر از نقطه نظر کمونیست خالص یعنی اتزاعی که هنوز برای انجام فعالیت های عملی وتوده ای سیاسی نضج نیافته است بی اهمیت و جزئی ست . ولی از نقطه نظر فعالیت عملی توده ها ، اختلافات مزبور بی نهایت مهم است . تمام کنه مطلب و تمام وظیفه هر کمونیستی که نمی خواهد تنها یک مبلغ مسلکی آگاه و با ایمان باشد . بلکه می خواهد در عین حال رهبر عملی توده

ها در انقلاب باشد این است که اختلافات مزبور را در نظر گیرد . (بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم)

حتی اندکی توجه به این فاکتها نشان می دهد آنچه که در راه به لنین مبتنی بر نفی تفاوت میان رژیم های سیاسی ، نسبت می دهد تا چه حد از صحت و سقم عاری ست . این جریان تا بدانجا از رعایت پرنسیب معمول در پلمیک سر باز می زند که حتی یک دلیل هم برای استناد این مطلب به لنین ارائه نمی کند . گردانندگان راه به جای طرح سؤال و اظهار تعجب از تغییر موضع لنین ، بهتر است به این پرسش پاسخ دهند که کی و کجا لنین رژیم های سیاسی مختلف را یکسان معرفی کرده است ؟

دولت های بورژوایی از حیث تعلق طبقاتی و جایگاهشان در مناسبات تولیدی همه از موقعیت مشابهی برخوردارند و این حقیقتی ست که لنین بارها بر آن تاکید کرده ، اما فقط یک سفسطه باز می تواند از این امر تشابه مطلق خط مشی های سیاسی این دول را نتیجه بگیرد . هدفی که در راه از این جدال نازل دنبال می کند جدا کردن دیکتاتوری ودمکراسی از رژیم های سیاسی ست . بدین معنا که یک حکومت بورژوایی می تواند دیکتاتوری بورژواها نباشد و رژیم سیاسی آنرا دموکراسی (به معنای مجرد آن) تشکیل دهد و همینطور برعکس ! دقت کنید : به عقیده ما دموکراسی ، یا بورژوایی یا پرولتری نیست . دموکراسی ، تا آنجا بورژوایی است که پیدایش و تکوین آن با مرحله ای از تکامل تاریخ بشر منطبق بوده است که نظام سرمایه داری در آن حاکم باشد . (راه - شماره ۲۱ - لنینیسم ودمکراسی)

(چه خوب بود ، راه نمونه ای هم برای این کشف محیرالعقول خود ارائه می داد تا خوانندگان خود را با این پدیده نوظهور در علم جامعه شناسی بیشتر آشنا کرده باشد !)

استفاده ای که در راه قصد دارد در این رابطه از لنین ببرد ، اولاً مخدوش جلوه دادن نظر از در باره تفاوت سیاسی رژیم های بورژوایی و یکسان جلوه دادن آن با نظر خود مسنی بر تفاوت طبقاتی دولت

های بورژوازی و ثانیاً ادعای نفی این تفاوت توسط لنین پس از انقلاب اکتبر و متهم ساختن وی به « ذهن کرایبی و اراده کرایبی» در تحلیل جامعه بورژوازی می باشد. آری، با چنین زیر ساختی «راء» بسمت اثبات نظرات خود پیش می رود. اختلاف روش میان دول پورژوایی تفاوت ماهوی آنها ارزیابی می کند و از این مسئله عدم بستگی دمکراسی به منافع یک طبقه معین را نتیجه می گیرد. و سر آخر زمانی که روند زندگی و تجربیات ناشی از آن در جهت عکس تخیلات گام بر می دارد. دمکراسی را تا آنجا بورژوایی می داند که حاکمیت طبقه ای بنام بورژوازی مؤید آن بوده است.

۳- دیدگاههای لنین راجع به دمکراسی بورژوایی پس از انقلاب اکتبر

در این قسمت «راء» جز تکرار مطالبی که در بخش گذشته از آنها سخن رانده شد. مطلب تازه ای عنوان نمی کند. «راء» با مبتدا قرار دان این فرضیه که لنین پیش از انقلاب اکتبر برای دمکراسی مفهوم طبقاتی قائل نبود و ظواهر آنرا در نظام بورژوایی صرف نظر از ماهیت و جهت عمل کرد آنان مورد ارزیابی قرار می داد به همارویی با او و تکرار مطالبی مبادرت می ورزد که لنین در دوران پس از اکتبر راجع دمکراسی بورژوایی گفته و نوشته است. همانطور که پیداست و پیشتر گفته شد لنین هیچگاه - چه قبل و چه بعد از اکتبر - جنبه طبقاتی دمکراسی را از تحلیل خود دور نکرد. کلیه آثار لنین که در این باره نگاشته شده است سراسر تأکید و اصرار بر این مسئله است و برای اثبات آن می توان صدها فاکت از وی در این رابطه ذکر کرد.

«راء» مختار است پایه استدلال خود را بر فرضیاتی بگذارد که وجود خارجی ندارند و از آنهم بالاتر می تواند این متد خود را با کوشش برای به ابتدال کشاندن مارکسیسم - لنینیسم توأم سازد اما به یقین قادر نیست به هیئت مارکسیستها در آید و از این موضع به جدل پردازد. برای نشان دادن بی استعدادی اپورتونیستها به فاکتهای

تاریخی فراوانی که در این زمینه وجود دارند نیازی نیست . خود «راء» نمونه بارزی است . این محصول فکری او را بخوانید : «لنین» بعد از انقلاب فوریه ، شرکت پرولتاریا را در سیاست بورژوایی و انقلاب بورژوایی و پارلمانتاریسم بورژوایی قویا توصیه می کرد و مخالفان چنین سیاستی را آنارشویست می خواند . بعد از انقلاب (اکتبر) می نویسد: پارلمان بورژوایی موسسه غریبه و آلت ستمگری بورژوازی علیه پرولترها موسسه طبقه متخاصم و اقلیت استثمارگر است . « همانجا » سوال این است آیا آن زمانی کهلنین شرکت پرولتاریا را در سیاست ، انقلاب و پارلمانتاریسم بورژوایی توصیه می کرد این امر را بدون در نظر گرفتن ماهیت و خصائل طبقاتی آن اظهار می داشت ؟ آیا او به کمونیست ها رهنمود می داد به دولت بورژوایی همانگونه بنگرند که امروز «راء» آنرا می بیند؟ او دقیقا پس از انقلاب فوریه چنین می گوید : « ماهیت حقیقی پارلمانتاریسم بورژوایی نه تنها در رژیم های سلطنت مشروطه پارلمانی بلکه در دمکرات ترین جمهوری ها نیز این است که در هر چندسال یک بار تصمیم گرفته می شود کدام یک از اعضای طبقه حاکمه در پارلمان مردم را سرکوب و لگد مال کند . » (لنین - دولت و انقلاب)

بنابراین آنچه که در اینجا آشکار می گردد نه تناقض میان نظرات لنین ، که تضاد میان جعلیات «راء» با واقعیات است . لنین نه تنها در دوران پس از انقلاب فوریه بلکه در مجموع و در کلیه کشورهایی که بورژوازی به نظام مسلط بدل گردیده است به کمونیستها چنین توصیه ای، می کند . زیرا زمینه عمل آنها جامعه بورژوایی و تا زمانی که فساد و کندیده کی این روابط به اکثریت قاطع توده ها اثبات نگردیده باشد ، هیچ وسیله دیگری برای مبارزه ، جز آنچه که روابط و مناسبات بورژوایی به مثابه شکل علنی و قانونی مبارزه طبقاتی فراهم ساخته ، در دست نخواهند داشت . کمونیستها می بایست برای اغنا و جلب توده ها بسمت خود و مبارزه سوسیالیستی ، از حداکثر ظرفیت و توان دمکراسی بورژوایی سود جسته و در عین حال محدودیت و صوری

بودن آنها به یاد آور شوند . اما این دیگر ساده انکاری صرف است هرگاه به بهانه ناکافی بودن دمکراسی بورژوایی ، لزوم هرگونه تبلیغ و ترویج ، بسیج ، سازماندهی و تشکل کارگران و زحمتکشان نفی گردد . و به همین ترتیب شرکت در بازی ، دمکراتیک ، بورژوازی بدون نقد طبقاتی آن در برابر دیدگان مردم ، تنها فریب و دلخوش کردن آنها به مظاهری ست که در بهترین حالت خود به وضع موجودشان استمرار می بخشد . لنین چنین شرکتی را توصیه نمی کند . او آنگونه که «رء» قصد دارد با به شاهد گرفتن جملات ناقص اثبات نماید از مشارکت در دمکراسی بورژوایی ، حل شدن در آن و اصل قرار دادن مبارزه سیاسی بدون چشم انداز سوسیالیستی حرفی نمی زند . پس از انقلاب اکتبر نیز لنین همین دیدگاه را بدون ذره ای کم وکاست به کمونیستها آموذش می داد . ذکر یک نقل و قول از او در این باره و یک بار دیگر دقیقا در همان محدوده زمانی که «رء» بر آن پیرایه می بندد ، بی شک سوسیال- رفرمیستهای ما را به سرگیجه مبتلا خواهد کرد . توجه کنید : « بسی دشوار تر و بسی پر ارزش تر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزه مستقیم و آشکار و اغلب حتی صرفا ارتجاعی وجود نداشته و از مبارزه در شرایط غیر انقلابی و در بین توده ای که قادر نیست بیدرنک به لزوم اسلوب انقلابی فعالیت پی ببرد ، دفاع نماید . وظیفه عمده کمونیسم معاصر در اروپای باختری و امریکا این است که بتواند راه مشخص یا آن تحول مخصوص را در حوادثی که توده ها را به مبارزه انقلابی واقعی ، فطری، نهایی و عظیم نزدیک می سازد پیدا کند و احساس نماید ویدرستی تعیین کند . » (لنین- بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم)

«رء» نه هنگامی که لنین از مبارزه پارلمانی سخن می گوید و نه زمانی که خاستگاه طبقاتی آنها یاد آور می شود ، در هیچکدام از این موارد نمی تواند مفهوم جملات را درک کند . اما به مجرد کوچکترین اشاره به دمکراسی بورژوایی شامه اش تیز شده و به و چهچه زنان صفحات

متعددی را اندر فواندش سیاه می کند . این امر بیشک تصادفی نیست و از جایگاهی نشأت می گیرد که این جریان در صف بندی های اجتماعی برای خود برگزیده است .

چند نمونه دیگری نیز که «راء» به عنوان سند برای اثبات نظریه تغییر دیدگاههای لنین پس از انقلاب اکتبر ارائه می کند دارای همین خصالت و آکنده از پیش داورها و فرضیاتی ست که حتی یک آشنایی مختصر با نظریات لنین برای پی بردن به نادرستی آنها کافی ست . بنابراین در اینجا به تکرار آنها نپرداخته و ادامه مطلب را به حوزه دیگری منتقل می نمایم .

سوسیال - رژیمستها و انقلاب اکتبر

اگر به دیدگاههای «راء» نه به عنوان یک مجموعه تصادفی بلکه به مثابه یک سیستم نظری نگریسته شود ، آنگاه می توان دریافت که از چنین مقایسه هایی چه اهدافی را دنبال می کند و سر آخر نطفه ایده آل مطلوب او در کدام لایه اجتماعی بسته شده است . «راء» هنگامیکه پا به حوزه سیاست عملی میگذارد و به نقد جوانب مادی زندگی اجتماعی و قوانین حاکم بر آن می پردازد ، به دیدگاههای خود صراحت و وضوح بیشتری می دهد و تلاش می ورزد تا قالب های فکری خود را به نحو مؤثرتری بکار گرفته و رویدادهای معینی را در آن جای دهد . بارزترین نمونه در این رابطه ، برخورد وی با انقلاب اکتبر و نتایج مشخصی ست که از آن می گیرد . «راء» از آنجا که به مقوله دمکراسی به عنوان یک پدیده فرا طبقاتی می نگرد و مظاهر آنرا صرف نظر از جهت گیری عمومی شان به مثابه اصول خدشه ناپذیر آزادی ارزیابی می کند ، شناکوی هردولت بورژوایی میگردد که با خود زنجیر دمکراسی اش را نیز حمل میکند . البته در حقیقت این دمکراسی نیست که «راء» اینگونه شیفته و واله آن است بلکه مشخصا نوعی دمکراسی ست که درچارچوب آن خاستگاه و تمایلات سرمایه داری نمایندگی می شود . هم

از این روست که بزرگترین انقلاب تاریخ بشریت ، انقلاب اکتبر ، در نظر رءاء و در مقایسه با انقلاب فوریه خیلی ساده ، زودرس ، ارزیابی میکردد و اینگونه توجیه می شود که : ، آیا صرف یافتن اکثریت از سوی بلشویک ها در شوراها (اوایل سپتامبر ۱۹۱۷) به این معناست که کارگران و موژیک های روسیه با بیش از ۷۰ درصد بیسواد ، به سوسیالیسم آگاهی یافتند و خواهان آن شدند؟ اساسا آیا می شود تعامیل آتی اکثریت مردم و زحمتکشان را به یک حزب ، بویژه در شرایط استثنایی جنگ و فقر عمومی و بحران اقتصادی معادل پذیرش برنامه حداکثر آن حزب از سوی همین توده ها دانست ؟ (رءاء - شماره ۲۰ - لنینسم و دمکراسی)

رءاء خود را به زمین و آسمان می زند تا خواننده را قانع کند که شرایط برای انقلاب اکتبر آماده نبود و می بایست به بورژوازی ، مجال داده می شد تا راه ، ترقی و آزادی ، را پیش بگیرد و دراین میان هیچ ابایی هم از پس گرفتن نظر خود در باره ، احترام به رأی اکثریت ، و غیره ندارد ، براستی مگر در دمکراسی بورژوایی فقط ، باسوادان ، می توانند رأی بدهند و ، بی سوادان ، از حق انتخاب کردن محرومند اگرچه اکثریت جامعه را هم تشکیل داده باشند ؟ ! رءاء در اینجا نشان می دهد که ایده دمکراسی ناب تا چه حد طبقاتی و تا چه میزان با نیرنگ وریا آمیخته است ، چون منافع بورژوازی طی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در نظر گرفته نشده و چون نظام مبتنی بر بهره کشی در زیر چرخهای نیرومند اراده کارگران و زحمتکشان له شده و مکان خود را به حکومت ، پایینی ها ، داده است بنابراین نا عادلانه ، دیکتاتوری و ، مغایر شرایط عینی ، ست حتی اگر ، اکثریت ، بدان رأی داده باشند و حتی اگر خود از آن دفاع کند ، توجیهاتی که رءاء در اینجا ذکر می کند بر فرض محال اگرهم درست باشد باز نمی تواند نقش پرده ساتر میان واقعیت تعامیل توده ها به بلشویک ها و دروغ ، اراده کراییی آنها در انقلاب سوسیالیستی ، را ایفا کند .

اما خود این توجیهات نیز بسیار خواندنی هستند . اگر به نظر رءاء ،

توده ها تنها می توانند آگاهی سوسیالیستی را از طریق مطالعه و بررسی آثار مکتوب متفکرین سوسیالیست کسب نمایند و به همین دلیل فقط روشنفکران یا به قول راب، « باسوادان، می توانند صلاحیت انتخاب میان سوسیالیسم و بورژوازی را داشته باشند باید بگوییم سخت در اشتباه است. توده ها از طریق زندگی روزمره خود و همچنین از کانال مبارزه اقتصادی به ناتوانی و ناعادلانه بودن نظم بورژوایی پی می برند اما این هنوز بدان معنا نیست که سوسیالیسم را آلترناتیو آن می دانند. برای رسیدن به چنین درکی فعالیت عملی و نظری روشنفکران پرولتاریا به صورت متشکل و با اسلوب معین الزامی است. اما هدف از چنین فعالیتی بازهم به معنای « باسواد» کردن یا سوسیالیست و کمونیست کردن توده ها نیست بلکه اشاعه آگاهی سوسیالیستی. از زندگی آنها ایده گرفتن، تئوریزه کردن و باز گرداندن بخودشان. رهبری مبارزات آنها و در مجموع کلیه اموری است که نقش هدایت خواستها و مطالبات آنان را نه به عنوان افراد جدا و پراکنده بلکه به مثابه یک طبقه به عهده می گیرد.

گرد آمدن کارگران و زحمتکشان روسیه حول شعارهای بلشویک ها و حمایت مادی و معنوی شان از برنامه آنها در مقطع فوری تا اکتبر که قطع بیدرنک جنک و تقسیم زمین را در خود جای داده بود، مابه ازای عینی سیاستی بود که تمایلات آنها را بطور مستقیم نمایندگی می کرد و برخلاف احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی سعی در فریفتن شان نداشت و بانیرنک و شعبده تحقق مطالباتشان را از این سال تا به آن سال به تعویق نمی انداخت. توده ها پشت سر بلشویک ها قرار گرفته اند زیرا آنها را رزمنده ترین جریان سیاسی یافتند که بطور مداوم و پی گیر طی ده سال به افشای استبداد و نابرابری اجتماعی پرداخته و به کار سازمانگرا در میانشان دست زده بود. کارگران و زحمتکشان عمق ناتوانی و چهره مزورانه سیاست های دولت کرنسکی و همدستانش را با وخیم شدن روزافزون شرایط زندگی خود لمس کرده و اعتماد خود را به تغییرات که بورژوازی قصد داشت به خرج آنها انجام دهد

از دست داده بودند.

آری ، کلیه این عوامل عینی ، ، موزیک های بی سواد روسیه ، را در موقعیتی قرار داد که درستی خط مشی بلشویک هارا دریافته واعتماد خود را بدان نثار کردند . آنان طبعاً درک روشنی از ایدئولوژی علمی نداشتند و نمی توانستند هم داشته باشند اما این را می دانستند که خواست هایشان را چگونه می توانند به کرسی واقعیت بنشانند . و این درست همان خط فاضلی ست که آنها را از «روشنفکران ، راه ارانی نویس جدا می کند . آنچه که ، موزیکهای بی سواد ، هفتاد واندی سال پیش دریافته بودند برای این دسته از ممتازین اطوکشیده هنوز هم نامفهوم است و هم از این روست انگشت حیرت به دندان کزیده ومی پرسند چرا وچگونه !

رءاء ابتدا رأی اکثریت مردم به بلشویک ها را ناشی از جهل به سوسیالیست می داند و سپس آنها به ، تمایل آئی، آنان ، در شرایط استثنایی ، نیز منتسب می کند . پرسیدنی ست اگر موفقیت بلشویک ها در کسب آراء مردم به چنین شرایطی وابسته بود پس چگونه همین مردم طی چند سال جنگ مداوم با تهاجم دول آنتانت و سپس ضد انقلابیون داخلی ، رنج قحطی ، مرگ و شرایط بمراتب ناپسامان تر از گذشته را تحمل کردند اما ، تمایل شان، به بلشویک ها و حفظ اولین کشور تاریخ را از دست ندادند ؟ و یا از طرف دیگر شاید بنابر آنچه در دهلیزهای نمودر تفکر ، رءاء می گذرد این اشباح بودند که ارتش سرخ را تشکیل دادند و نه همین مردم به قول او ، بیسواد ، و دمدمی مزاج !؟

بهانه های رءاء پایانی ندارد اما سر آخر نتیجه یکی ست : ، مثلا اگر همه چیز عادی باشد و خوب کار بکند و همه اصول دمکراسی به مثابه حاکمیت مردم رعایت گردد و آزادی های سیاسی لازم برای عملکرد دمکراسی محترم شمرده شود ، قاعدتا دمکراسی به سوسیالیسم می انجامد . ، (رءاء - شماره ۲۱ - لنینیسم ودمکراسی)

براین اساس دمکراسی بورژوایی با یک ، اگر، کوچک بطور خودبخود

به سوسیالیسم فرا می روید و دیگر احتیاجی به انقلاب ، سرنگونی بورژوازی و تشکل طبقه کارگر نیست . انقلاب اکتبر به همین دلیل مردود شمرده می شود زیرا به کرنسکی و شرکاء اجازه نداد تا دمکراسی پی کیرشان را به سوسیالیسم پیوند بزنند و با حرکت زودرس ، خود رشته های بورژوازی را پنبه کرد .

اما زندگی واقعی با این دست خیال بافی ها به هیچ عنوان سر سازگاری ندارد . در جهان مادی ، توده ها با آنچه که هست سر و کار دارند یعنی با جامعه ای که به طبقات تقسیم شده و فرادستان منافع دیگری سوای آنها دارند در اینجا کلمه « اگر ، رءاء » و جمله پردازیهای رمانتیک وی فقط می تواند رونق دهنده محفل گریختگان از مبارزه باشد و بس . برای تحقق کلیه مواردی که « رءاء آنها را عاجزانه از بورژوازی استدعا می کند ، پیشبرد یک مبارزه جدی با شرکت نیروهای بالنده اجتماع تا محورگونه ستم و نابرابری ضروری ست . تنها و تنها نیروی خود توده هاست که سوسیالیسم را در دسترس قرار می دهد و همین نیروست که دمکراسی را در متکامل ترین شکل خود مادیت می بخشد . انقلاب اکتبر روشنترین گواه صحت این مدعاست . دولت کرنسکی که با قربانی کردن انبوه مردم در تنور جنک امپریالیستی ، کشادن دست های ملاکین بزرگ و بورژواها از یک طرف و ضدیت با شوراهای کارگران ، سربازان و دهقانان از سوی دیگر و بالاخره کشتار و ممنوعیت فعالیت سیاسی بلشویک ها نشان داده بود که تا چه حد منافع واقعی مردم را نمایندگی میکند . فقط در نتیجه اقدام مستقل آنان بود که برکنار شد . تنها یک رفرمیست آشتی طلب می تواند تصور کند که در صورت باقی ماندن این دولت ، نظامی که کرنسکی نماینده آن بود می توانست ، دمکراسی پیگیر و سوسیالیسم ، را محقق سازد .

#####

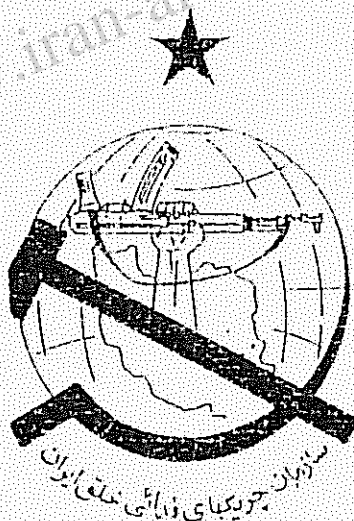
سخن آخر اینکه نقد رفرمیستی از لنینیسم . تنها به این جنبه از حیات

سیاسی وایدنولوژیک کمونیستها منحصر نمی شود . بلکه همانگونه که دیدیم اساسی ترین حوزه های تفکر و اندیشه مارکسیسم - لنینیسم را در می نوردد و ابتدایی ترین احکام آنها زیر سؤال می برد . این نقد ، تصفیه حساب سوسیال - رفرمیستها با اندیشه علمی و هر آنچه که رد و نشانی از آن دارد است . بنابراین تصویری خطاست اگر آنها تنها به اختلاف نظر بر سر برخی مبانی مانند دمکراسی ، دیکتاتوری و... محدود نماییم . به جریان سوسیال - رفرمیست می بایست به مثابه ادامه تاریخی انترناسیونال دو و دو ونیم نگریسته شود و همانگونه که در آنزمان مقابله جدی با دفاع طلبی سردمداران انترناسیونال های مذکور به یک سیستم نظری منسجم نیاز داشت و لنین در چند کتاب خود واز جمله ، انقلاب پرولتری و کانتوسکی مرتد ، و دولت و انقلاب ، به پایه گذاری چنین امری کمک بسیاری نمود . اکنون نیز می باید شکل تصادفی و موقتی دادن به این یا آن نظرات سوسیال - رفرمیستها را کنار گذاشت و آنها همانگونه که هست یعنی به صورت یک چارچوب مدون مورد بررسی قرار داد و سپس با اسلوب معین و مشخص به مقابله با آن رفت .

سوسیال - رفرمیست بارها در مراحل جدی و تعیین کننده حیات سیاسی کشورها به اغتشاش و توهم پراکنی در صف بندی های اجتماعی دست یازیده و هربار نیز توسط حاملین اندیشه علمی درهم کوبیده شده ورسوا صحنه را ترک گفته است . اکنون نیز هیچ سرنوشت بهتری در انتظار او نخواهد بود .

مهرماه ۶۹
منصور امان

www.iran-archive.com



سازمان چریکهای فدائوی خلق ایران - النمان تدرال